



کیمیا

راکت راستان می نویسر

نوشته و تصویرگری

تد هیلز

ترجمه‌ی اعظم مهدوی

ویراسته‌ی نوید سیدعلی اکبر

پرنده‌ی کوچک طلایی هم همین‌طور بود. او می‌گفت:
«کتاب‌ها مرا آوازخوان می‌کنند.»



راکت عاشق کتاب بود. او دوست داشت کتاب
بخواند یا این‌که خودش آرام بنشیند و معلمش
پرنده‌ی کوچک طلایی. برایش با صدای بلند کتاب
بخواند. راکت حتی بوی کتاب‌ها را هم دوست
داشت. هر کتاب جدید برایش مثل سرزمینی بود که
آن‌جا نرفته یا دوستی که تا به حال ندیده باشد.

ویک گک



راکت عاشق کلمات بود. یک روز بعد از زنگ

تفریح معلمش به او گفت: «راکت»

چرا بو نمی کشی تا کلمه های جدید

پیدا کنی؟»

راکت بو کشید و رفت یک

گل لاله ی زیبا پیدا کرد.

